

## چطور ماجرای زندگی روزمره دو جوان آن قدر خواندنی شد؟

## داستان یک تصادف

سه سال از انتشار «من پیش از تو» می‌گذرد؛ احتمالا خیلی از آنهایی که کتابخوان هستند، اسم این رمان را شنیده و حتی آن را خوانده‌اند (یا توری کرده‌اند).

حورا نژادصادق  
روزنامه‌نگار

۶۳ بار تجدید چاپ شدن رقم کمی نیست! جوجو مویز در این رمان از احوال دختری می‌گوید که بی‌خیال و سرخوش زندگی می‌کند و پسری که تمام رویاهایش فرو می‌ریزد در یک تصادف و دست به انتخابی عجیب می‌زند برای سرنوشتش. اینجا مروری می‌کنیم بر این رمان و البته فیلمی که از آن اقتباس شده که آیا این فیلم دیدنی است؟

ویل ترینر جوان موفقی است؛ زندگی‌اش را بیهوده نمی‌گذراند. غیر از معاملات مالی حساب‌شده و دقیق، این بخشی از زندگی روزانه‌اش است: «دنبال چیزهایی می‌رفتم که خیلی هم پول لازم نداشتند، کلاس ورزش، شنا، کارهای داوطلبانه، کنسرت، رستوران‌های جدیدی که نرفته بودم... تلاش می‌کردم زبان‌های جدید یاد بگیرم، برنامه سفر می‌ریختم. دنبال جاهایی می‌گشتم که نرفته بودم، چیزهای هیجان‌انگیزی که از محدوده‌ام بیرون بکشد...»

ویل یک روز صبح در هوای بارانی، وقتی می‌خواسته به کارش برسد، تصادف می‌کند. تصادفی که به نخاع او آسیب می‌رساند؛ او می‌ماند و بدنی که دیگر حرکت نمی‌کند؛ فقط کنترل سرش را دارد و البته کمی حرکت در یکی دو انگشت دستش. همین. ویل هم با زندگی و هم با خودش قهر می‌کند.

درمان‌ها از دو سال پیش به او ثابت کرده‌اند که دیگر امیدی به بهبودش نیست و او باید برای ادامه زندگی‌اش چاره‌ای بیندیشد. در زادگاه ویل، دختر جوان خنک بی‌دست‌وپای حواس‌پرتی به نام لوییزا کلارک زندگی می‌کند که زندگی را چیزی جز روز را شب کردن و شب را روز کردن نمی‌داند.

هیچ‌وقت به خودش نرسیده، هیچ چیز جدیدی یاد نگرفته، تمام اعضای خانواده‌اش بار زندگی را روی دوش او گذاشته‌اند و توقعات عجیب از او دارند و بخش مهمی از مساله مالی خانواده‌شان را باید حل کند.

تمام نکته رمان ۵۳۴ صفحه‌ای «من پیش از تو» در دیدار این دو



شخصیت و تغییر وضعیت زندگی‌شان است.

لوییزا برای اولین بار به کمک ویل زندگی را متفاوت تجربه می‌کند، لباس پوشیدنش را تا حدی تغییر می‌دهد، فیلم می‌بیند، موسیقی گوش می‌کند، سفر می‌رود، زبان فرانسه یاد می‌گیرد و... ویل هم از آن حصار که دور خودش کشیده بود، بیرون می‌آید و بعد از دو سال لیخنند می‌زند و ریشش را اصلاح می‌کند و خلاصه، به دنیای متفاوتی وارد می‌شود.

لوییزا شیفته ویل می‌شود و آن قدر این تحولات زندگی‌اش را دوست دارد که حتی دلش می‌خواهد پیش ویل که کاملاً فلج است، بماند؛ اما خواسته آنها با هم یکی نیست.

تحمل زندگی بدون رشدهایی که برای ویل معنادار بوده، غیرممکن است. پس تصمیم می‌گیرد که...

این رمان خوشخوان و روان است. می‌توان آن را سریع خواند. اتفاق‌هایش خیلی پیچیده نیست.

شخصیت‌هایش برای زندگی خود دلایل فلسفی ندارند. چیزی از جنس زندگی روزمره خیلی از ماست؛ تجربه شکست‌ها، توستری خوردن‌ها، دیده‌نشدن‌ها، موفقیت‌ها، لذت‌ها و خلاصه تمام چیزهایی که در ساده‌ترین وجه زندگی آنها را تجربه می‌کنیم.

اصلا شاید به خاطر سادگی‌اش یک عده در پست‌های اینستاگرامی‌شان نوشته‌اند که بعد از خواندن این رمان، کتابخوان شده‌اند و حتی زندگی‌شان تغییر کرده است.

این اتفاق خوبی است که یک عده با خواندن یک رمان (هرچقدر هم که مورد پسند دیگران نباشد) کتابخوان شده‌اند. اشکالش چیست؟

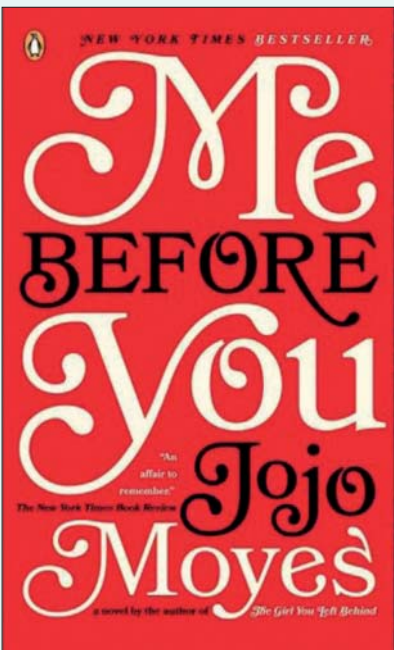
## طرفداران نولان نبینند!

آیا فیلم اقتباسی از رمان «من پیش از تو» که ساخته تیا شروک است و امیلیا کلارک و سم کلفلین در آن بازی کرده‌اند، دیدنی است؟ راستش همان ماجرای کتاب اینجا هم صادق است.

اگر شما از علاقه‌مندان فیلم‌های افرادی مثل کریستوفر نولان هستید، احتمالا این فیلم اصلا نظرتان را جلب نخواهد کرد. یعنی نباید این فیلم را هیچ وقت تماشا کرد؟

نه، این فیلم را می‌توان گذاشت برای وقت‌هایی که سرخوشانه می‌خواهید یک وقت تعطیل یا یکی دوساعت بی‌حوصلگی‌تان را پشت سر بگذارید.

چون فیلم پراست از شیطنت‌ها و خرابکاری‌های خاص لوییزا، چیزی که گاهی حرصتان را در می‌آورد و گاهی هم خنده‌تان می‌گیرد. درست مانند عکس‌العمل ویل در مقابل رفتارهای او.



فیلم قصه روانی دارد. به کتاب هم پایبند است. خیلی از اتفاقات کتاب دقیقاً در فیلم نشان داده می‌شود.

جوری هم هست که انگار تا انتهایش باید آن را تماشا کرد. خصوصا اگر رمان را نخوانده باشید. یعنی مدام منتظرید که ببینید ته این فیلم الکی سرخوش چه می‌شود.

در نهایت، یا فیلم با روحیات و سلیقه‌تان سازگار است و خوشتان می‌آید که وقتتان را صرف آن کردید و تغییر زندگی لوییزا کلارک را دیده‌اید یا این که، نه و جهت دلخوشی به خودتان می‌گویید، این «من پیش از تو»-یی را که همه می‌گفتند، من هم دیدم و آن چیزی نبود که انتظارش را داشتم. اگر به این نتیجه دوم رسیدید، پیشنهاد ویژه ما این است که برای خودتان تحلیل کنید که چرا چنین پیام‌ها و مضامینی، نه فقط در ایران که در دیگر کشورها تا این حد مخاطب دارد؟ مخاطب این آثار دنبال کدام گمشده در زندگی خودش است؟



این رمان خوشخوان و روان است. می‌توان آن را سریع خواند. اتفاق‌هایش خیلی پیچیده نیست. شخصیت‌هایش برای زندگی خود دلایل فلسفی ندارند. چیزی از جنس زندگی روزمره خیلی از ماست؛ تجربه شکست‌ها، توستری خوردن‌ها، دیده‌نشدن‌ها، موفقیت‌ها، لذت‌ها و خلاصه تمام چیزهایی که در ساده‌ترین وجه زندگی آنها را تجربه می‌کنیم.



## بازار گرمی که سرد نشد

دقیقا بهار ۱۳۹۴ بود که برای اولین بار نشر آموت، رمان «من پیش از تو» را با ترجمه مریم مفتاحی منتشر و تبلیغاتش را برای معرفی این کتاب شروع کرد. این رمان از پرفروش‌های نیویورک تایمز هم بوده و تا حالا در نشر آموت به چاپ ۶۳ رسیده است.

این را بگذارید کنار تمام بی‌اخلاقی‌هایی که صورت گرفته؛ یعنی تمام آن بیش از ۲۰ ناشر یا مترجمی که تا دیدن این کتاب پرفروش شده، دست به ترجمه مجدد و تکراری آن زدند یا تمام آنهایی که کتاب را غیرقانونی و افست (با قیمت خیلی کمتر) چاپ کردند و فروختند. چرا قیمتشان کمتر بود؟ چون این شبه‌ناشران هیچ هزینه‌ای بابت ترجمه نمی‌دهند؛ کتاب را از نو تایپ و جلد متفاوتی برایش طراحی می‌کنند. به همین سادگی و البته زشتی!

از همان وقتی که کتاب جوجو مویز پرفروش شد، از گوشه و کنار گفتند که این رمان چون عامه‌پسند است دیده شده. عامه‌پسند نامیدن یک رمان هم از آن حرف‌هاست! من پیش از تو را احتمالا کسانی که شیفته برداران کارامازوف، آناکارینا، مرشد و مارگاریتا و... هستند، دوست نخواهند داشت.